

از شهید و نیز وین است یا آنکه بمثل نماز
 هفتاد کعبه و تکیه ماد و رتبه حد و له
 از پند و بیوه و مشقت بسوی میسر ملک
 و خلاق نمازی شعور و آنگه پند به خود
 و همکار خضای در کما می افتاد اند که
 شریطانها ^{عصا} مخصوصا بد صیرون آورده اند
 میسر نمایند در حق آقا محمد که آیا پسند ^{است}
 یا خیر آرا طی ^{نوعی} رفت سیر و سلاک است یا
 بعد چنانچه شیخ ابن عرب فرمودند پس
 پسند است و راه مستقیم است نیز و بود
 شهید و کما می نیست جهت اینست که
 خردم شعیب و جک از خوف بیدار میباشند از
 طاغوت شراب سفید نان را برین عین شام نیز
 بالکلیه خورد مگر شام جمیع ذره پختگی شاید
 طاغوت مکن شام تا اینکه معلوم شد بدست
^{که}

که غدا بخندد آن آقا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 لوشاه و آندو استیانی که بهنگ حالت اولی
 محترم سولی درم و آن روز که ابرو مقام را دان
 که بیای سعید است و بعد بر شاه تالیخ کرده
 او شان را به هم آن تکلیفی را که از جگر ایشان
 بیگانه بود اید جمع مکن اید تا و آنجا بود
 هشتم ابرو خلقی یکجا تها الم کشید و حضرت
 شد که سپید جوانی عرض تمام بد شد
 چنان ایشان که معجزه خود و کتاب انقلب
 جواب نگویم فرمودند چو بیای نمیکنید
 ابرو من شب و مقام را عرض کردم بید و بی
 که ابرو مقام را تمیز تمام باری شاه نیست چنان
 که عالم سکون او بکند و یک ابرو من شب و
 حد که گفت کردن نوبت زیاد از این شیخ
 مع خدیو ملک عالم الغایقه ما یک ابرو من شب و

این مقام را بعد از خود ندانستند و
 ظالم آرام نگذاشتند و بعد از مدتی که مردم
 آنچه میطلبند آمد از نفسی شیا فرمودند که
 منی ساله دو کربلا ملاحظه چاره بودم و
 شد و اینک در کتاب بودم یک بار شنیدم
 هر چه بود و شنیدم که سفید اختیار میکردم
 مایه ای آمده بود منزل بودم و آنگاه با بدست
 بود میفرمود و در میبند شد آنچه علم نفس
 گرفته است و هر یک در آن بود و نفس چنان
 مشغول و در حال است شوقی نماید و حکایت کند
 خیر از آن بود راه درک بنقلی نماید تا آنکه
 چشمی بود یا قشری بود بعد چنان شیخ فرمود
 مردم از اهل انصاف مسلم قسم چند که
 اکثری از این برادر میگردیدند دلیل بسیار
 میاوردیم و آنکه این سخن شهادت بود بر ما
 هست

نیست اما بفرمان قادر و غیبی که لوح قلب را
 از نقش علم خود خالی و مسدود مطلب از خود
 بپوشاند که یکی از اینها و اینها و بعد از آنکه
 پادشاه ملک می رسد بجزایم و بعد حاضر ^{کند}
 و نقش بر لوح ملک می نماید کند و اگر ثابت
 فکر و تفنگم از او بگذرد یا اینکه امر کند که
 صد بار او رفتند بجهت بد بند و مشغول به
 لغوت و تصنیف یا شمر و قیاس و غیره
 که باشد تا امر بر او ثابت شود و قد این
 قدر بر اصلیت ^{آن} نمیکند و در این
 کوه ^{است} و ^{است} و ^{است} و ^{است}
 اینها ^{است} و ^{است} و ^{است} و ^{است}
 همه ^{است} و ^{است} و ^{است} و ^{است}
 بیرون ^{است} و ^{است} و ^{است} و ^{است}
 بعد از آنکه ما در غراب بودیم آن گاه

چنانچه در تمام دنیا میباشند میامند و در شهر
 میگردند بشی و در ساقه با آمدند و در جردان
 و در قندهار است و ما خرد بید این مازند
 گفتند چنانچه در خوروشان نکرده ایند و در پی هم که
 چنانچه شیخ متزل خرد بید و ساقه مازند
 چنانچه در شهر و در شهر کرده ام با بید و در شهر
 و در شهر باشد از جردان احترام ایشان را
 نمی پوزید در محضرم زمانه ما چنانچه تا
 و در شهر است و اگر سلام میکنید جردان
 همیشه بود ایشان سلام میکنید جردان میگویند
 و در شهر دارد چنانچه در شهر که در شهر
 اینها که اولاد رسول الله و اجاب اینها
 خداوند عالم انتقام خرد کند بید بر شما
 ایشان هم در دنیا هم خداوند خرد و ای
 که از شما خارج از این خردند و ایشان

در این اقیانوس انداخته اند و از خود درخت
 ایچک و ملاصه بره ادریانه و حیس نمودند
 و آن عهد ها کفایت نمودند و در باره آن
 کرده اند و میکنند و حیا در چشمها این
 دشواری بر روی رفته و لغوه میکنند تا آنکه
 و در شرفان حضرت امام حسین علیه السلام
 و فعل آنها را مکتوب شد اند و شهادت
 و در غیر دست شهادت است اسرار و حجب
 این بود بعد چنانی که ای ان شیخ که شریف
 میشد می آمد و وحشت میکرد باز چنانا اقا
 شیخ ابونواب اعلی الله در چانه و مقام
 بسیار عالم و فاضل بعد از جناب اولین
 آنکه که جناب باب البای روحنا و روح
 من فی العالمین له الفداء فضل و علم چنان
 شیخ پستی بد نمودند و کرد بلا مشرف

میرود اندک پیش از ظهر بود و عیشیه
 مقربا بیعت جناب شیخ در آورده اند
 بعد از ماه ظهور اقبال بظهور کوفه اند
 و عفتی و بی الا علی و صرح ما سواه فانی
 عطفند و ضواریه خطاب فرموده بودند
 خود جناب شیخ اظهار نمودند و این تا
 حین خودم از فراسدی ایشان بود که
 خطاب دیدم در کلابی خود که شریف
 که شب است و آله این تا و چند نفر
 از مؤمنین هستند و میگویند باین غما
 آنرا چنان نیم بدی که فانی ماه و مدح می
 که ماه روی شده است هیچ کس فانی نیست
 قبول نکردند نماز را خواندند بعد از آن
 شد که از نماز نشینند گفتگوی از علم کبیرا
 نمودند که ما به عمل میاریم بیک نفر گفت

من بیرون آوردم انا و خاستند و او از جیب
 آنکشتری بیرون آورد که در بالا بود و
 ایشان داد نگاه کردند گفتند بسیار خوب است
 بدست ایوه قانی دادند نگاه کردند گفتیم باقی
 دادند خالص نیست گرفتاری نگاه کردند گفتند
 بی خالص نیست و صاحب آنکشتری نگاه
 کردند بسیار خندیدند و برخواستند و رفتند
 بلب و شمس و دیگره نگاه کردند و
 بچند از کورسفتند بیدار شدند و متعجب
 شدند و در وقت از خواب بیدار شدند
 آنرا برای جناب شیخ نقل کردند و گفتند
 بعد از آن صاحب آنکشتری منم شما اینها
 را دید از من بسیار عبرت کردند از فرستادن
 بعد از آن که جناب شما بوده اند بار
 جناب شیخ ناخوش شدند و آن سه مطالب

بیایید که اولاد بیخود نکند که تو همه شوایان که
 یازدهم با چوب میخسازد از وقت تمامی شش ماه از
 خدا و رسول تمییزی ای ظالم خود بیهوده خود
 فاشناس نه غلام بیخونی و نه در آسکوار
 و نه در ای ملحدان از عذاب خود شوی تو
 و بی سزای مظلوم ظالم میبانی خود پانزدهم پیشکند
 نوزدهم ملحدان و سبک دیکر گفت اقبال تمام چند
 و عذرا کند شده پای نفس او در یک بیک شدن
 شب تا صبح نسیب یاد میکند هر دل بیبازی بد
 طریقتها و از علاج فشد تا بیخود شود و اصل
 شد اهل اقبال ^{مستور} و در کشفند الا لعنه الله
 علوی الطرم الخالمین بعد اهل اقبال از ما
 حاجت میخورد سزایک سه سوله دو بر دو و
 از اهل بلوچیه محمد باقر خان و محمد نصیر
 هند و لایحه و درواشند از بیگ سوزنی که در

کشتن و بی همی احدی مخانگی کند باز و پیش
 قدند شکست آید و دیوار و فک و کوه آمدند
 پیش از آنکه عبد العظیم بدست بویوند پس همی
 آمد پیش از عاریت شد که عرصا حد میگذارد
 یکسر رسید سالار و بجزایر یون و در آن روز نایکند
 به آمد خانه که عاصی حب خرد بود گفت باید
 در ایستای میان بد هر دو قاه بر تخم میس
 نرفته دی بد و در آن بیعت احدی شاعر می کرد
 نظرم سفته بود هم رسید سالار فرورد
 انبیا و یا شدند شهاب و بد بد سفید بر کشته
 پول بسیار انقضت یکس این بود و تنگ باری
 ما را این دو بد دو بقدر و نصیحت کرده ایم
 که شما افکار بقتل کرد نعلداریک و الجده
 شقیه آید که حدیث و سول صلوات الله و علی
 علی حدیث یا لکنی و بعد انشوی عظیم فرمودند

همه کسی از شما خلی ان من و سیکه و کویک
 و قصاص نماید که عذاب خدا بسیار
 جدا خورده است است تا آنکه سواد این قصص
 بر خورند تا آنکه حله بود که مشهور بود
 و شما یا باید رضی شو بود قصاص تا آن
 عذاب سخت است شما یا باید بسیار مشغول
 و مشغول باشید تا خداوند در حق او اصلاح
 نماید و عفو نماید و پس همه شما از کشید
 بگذرد و یا شما اصلاح کند و انعام خود نماید
 تا ایضا کردن و سخت و تند و قلب القلوب
 استی انشا الله منقلب میشود قلب استی
 که از سفر بگذشت شما را بر وجه و روح
 بیرون میبرد و ایشان گفتند یا ایضا
 بشود که ما این نیک کفایم بجزید شما را
 شرط نماید که احوال خود را تغییر کند

و از هر نفسی یکدفعه بگوید یا امان و درین
 خود یا شیک و معصومیت نفس شود و حاصل
 نماید تا معصومیت از دست بیاید یا حاصل شود
 و طلب کند عیالتی و خود است یا از نماید و
 زبانی و دل را موافق داشته باشد یا شیک بصد
 و صفای آن نماید بصفتها یا حرکت کفید و
 صفای آن بود همین نماید و اگر از نماز
 هر آنچه پند بشاید هم بقیه پند که
 لذت اصحاب است و هر چه شود در دنیا
 حس و در شکر گفتند یا از حرف شایسته
 خود هم گفتند و در این است فیاض
 شده اند و در دنیا شاکر شدند بعد چندی
 پس هر احوال خانه از سفر یا سوارها بر
 وارد شد و یک نفر را فرستاد یا قیام با
 خردی گفتند احمد خان در فرستاد بفرست

شایسته است که در وقت شام و در وقت نماز و در وقت از افیاب و غیره
 تو به هم بنشیند و در وقت بعد میایم و از کشتن شما
 گذشته شما امیدوی بداد و قدری فکر کرد و نت
 گفتند ما را که اول حین قدری مثل اول از بس
 شایسته است که در وقت العظیم جویله ما را بگو و در وقت
 به افیاب انداختند این فانی گفتیم تسلیم با
 و در این الله و منی کلا علی الله یوم و بد
 یمن و اسود خان و غم آید با خود داشته
 باشی یک یک فضا صد از خود میکنید
 ما را خبی مستقیم و اگر عفو میخواستند
 عفو نداشتند که در این مقام نیست بعد
 پس عفو اسود خان آمد بیرون و در افیاب
 در وقت در خواست و گفتند با تو آمد و
 یک روز یک دیگر انداختند که یک بسیار
 کردند بعد که به قرآن بعد مسکین است

برآید گفتند فصاحت و عفو کرد در اختیار
 طاریه گفت من شیش ماه هست از فصاحت
 کفشتم و عفو کردم شمارا و عفو از آنست
 که در این مقام نیست باز معلوم و واضح است
 عند تصویب و توبیت و تعلیم که به هر
 خودم و همه نفس که گوش نکند و بد کرد
 من به نفس و همه شمارا عفو کرد و بد کرد
 اشکار شد در این ابدان حکایت یک نفر بود
 در خانه بسیار شوی و بد عمل بود گفت تقصیر
 همه توبیت پیدا آمدند ما را التماس کردند
 که ما را دعا بکن تا تعلیم بد صیقل که تیرات
 میا بچم گفت میساخته صحت شما را که تیر
 ما را بفرمود انشاء الله شما میاید و یک نفر
 اینها بسیار کرد گفت من در ولایت خود
 کسرا ندانم که بیاید واسطه شود ما را

دست من در امان شما بماند که در دم حریف شما
 بشوم کفتم از کینه و معصیت یاریک از آب تو
 و استغفار خویشتن شست بشو نمازید و از خود
 عفت یاری بشوید دست از فعل شیطان
 بردارید و از حبس نفس عماره خود را بجا
 دهید و بی تهمین کسی نماند که بدست خود
 ساختند آید یا طردی که هر سال بر سنی و کینه
 باشد بگردانند خند آرد و دانگان بگردانند
 از حسد و بخل و کینه و حرص و شقایق
 و شر و عی و دشمن و غصه و آنچه در عالم
 حقا شیطان است از کرده خود بد آرید
 و بیست و طاعت خود با لباس با و صدق
 انصاف و امانت و محبت و پاکی قلب با خالق
 و ذاتی را جمع شوید نوید نصوح که شریف
 ایوه و قانست همه کسی زین که بجا یافتی

قیوم که نکرده عذاب خود را بر خود کشید و فساد میکند
 بمثل شیطان گفته شود به تیرکتم و بیرون و بیرون
 آن کسی که هرگز گرفت و خرد سناد به انبیا مال
 و چاشنی این یاد تاریخ خام زلد و جراتم میرود
 کلام کرد چون کائنات کاشه کدند بر دامنه کین یا
 فخر و تنه کرد بر کلمه است آریه الناس با بچند
 و عفت گفته شود بیک وقت مکاره آمدن انبیا
 و اینه کسی که گفته شود تیرکتم و بیرون میرود و هم یاد
 گفتن بجهت خود و بجهت میدانی بجهت که بیرون
 پیش مادر شاه عیوض تمام که ایوب بیست و نه
 قصه و تمام بود و بعد از آن گفتگوی پشیمان می ماند
 در دنیا بجهت بعد از آن عیوض زیاد مادر
 عیوض پادشاه و سادات قیوم که کوفه شرف
 بحاجت الدوله که در مقامه اهل انبیا
 بیاید تا معجزه خلاصی روزنامه را بنقل کرمان

پس از ملاحظه زلم بی داشت اسم آن شیخ که
 گفت کسی را ندیدم مگر قلم کشید آمدند و
 فریب از گردن او بی داشتند آن وقت که
 جمع میکنند که پس من این کس نیست و آن
 یکی نیست و وقت پیش حاجب الد و آمد که
 اسم ایشان بشد است حاجب الد و له ثغیر
 که گفت نام شما عطا و شیخه تند و خداوند
 علم حضرت و بیان نشاید تا عرض کرد که علم
 خدای همه و عطا کرد ایضا حیره عذاب بی
 این حرف نگار و آن سود خیریت و او شد گفت
 که به تریکتم بسیار اهل انبار و همه کس شنیدند
 حیرت و تعجب همه شدند که دو پسر پنهان
 بعد آنچه را که خدا بقدره خود ظاهر و پنهان
 منسوب مقام عیب و ندان مکن ای زاهد ^{کبریا}
 معشت که گناه و بکاران بیرون شیخ ^{شعشع}

من اگر بیکم اگر بیکم بی و خوشتر باشد کسی
 چه دانند که پس چون که گویا نیست که و شست
 پند که بر بیدای سپاه پیاده که فتنه جای پند
 پناه گیرید ای سپید و ثابته در میدان پس عذر
 وای و او خدایت و پیشتر با تو نفسی است که
 بصفا حیوانی حرکت نماید بفضالتی و کورا
 تخف کند و گناید و شست و شست و جلال
 قوی و همد خواره و ذوق وین را شست و کما
 طاعت و در دستگیر است از هر صفتی و
 و قافیه ما خد و مظهره امن شد از غم و
 و صاحب دانند با کله نشینگان که گویی و از غم
 کشند ملامت او شده از شرب دور یا منتظر
 سگ کف شست و کجا آورده یک نفس بچند از
 مانندی را از اهل ساس میوه زانوی مشهور
 بیشتر گفته و قائل اولاد رسول که بولد
 چنان

بنام شهید علیه بحائمه و ثقاته و حجه و
 عنایتیه افاضتیک آسود باشد آمد به طهر
 مشرب مصلحتی ^{چند نفر از} اهل و لایحه مایه از
 وقتیک بترد این ملاحظه خود خوار ^{شود}
 که عرض ما را برین اقل قسم نیدیم شما
 بخند و پید بخوان و امامان علیه السلام پیاد
 علی نمازید که دو بر دو ای ساحت و اولاد
 و سواد هستند و اقیان جبار که ایشان ^{مخصوص}
 یقه مایه آن خبیثه پوسید ادیکها او ^{عند}
 بجهت نفسی و کناه کفند از واقف ^{مخبر}
 ندند با سوره ای شود بر کفر بشما ^{بشیت}
 شدت جز آن دنک هم ولایت ^{مستند}
 کلام مشرب میثنا سم یک برادر ^{ماری}
 بدخورد کشم و صواب عظیم ^{مجا}
 این دو در کل کشت خود مت پیاد ^{مجا}

اسمه را یاد نماید تمام کفیم در روز جمعه این
بویها را خرد خوب غالب شده بدین بوی آمدن قلند
دچار خیر دادند که شهر را بدیده تا باعث

باید سپید شد بدین کوه را طاقت نیست
گفتیم امین بدست خالق و ران قی و رحمت

صمیمت است تقدیر الهی صفت م بر قلند
خلفست انشاء الله اگر شهادت نصیب است

خوشحال ما شدند بوی کوه تمام افکنده در
میکشد هر جا که خاشاک خور او است کفیم

ایره مشقی بد بخت ز و دشمن نکون می شود
فقدان کوه بلند شود سر نکون مشوق نقل

تیسست این ملحه وقت بمانند ران چنگ
نگذشت یک روز دیدیم دستا قیانت

کعبه بیا گفت منته یاد بشمار که میبندد ما
خوال بد یا شهادت مرد خبر آوردن
فحش

نفس اولیایا و زودند بکند و الا بیرون کند
 فریوی ز کعبه سیدک ند با قار یجادید^{ند}
 قعی تابعت خوکی بیرون آمد قلم
 کورد و یصل وقت قعی تابعت
 دیدند خالیت بسیا و هشت کردند
 یکتفه از قار حیر کشت وقت بساری
 میا و عت او کفنده حکایت را گفتند ما
 هجاب و سول شدیم زود بیرون دیدند
 منزل بیک تابعت تا بیرون دیدند بیلهائی
 بیرون یک تا زیاده از این و سول نشویم
 کلم بگید آشکارا نشود بعد تمام خلق سیدک
 و اتکالی که اطلاع داشتند این خبیث
 که مشرک شود او را رسول را لعن کرد
 این ملعون را و سلفیان میکت این سخن
 بختها امام حسین علیه السلام بود الحمد لله

عذاب دنیا خلاصه شد و این است عدد
جهنم ویدمان اولی اظفار کورید با
و نجره هونادش و بی بی است اللهم
العه اول ظالم علیه حق حقیقی و الله والهم
العه نجره المذنی من اقلها و اخرها و
ظاهرها و باطنها و اصلها و فرعها
حکایت ماحول دیکر در شمس با فرقی
در هر کله که جمیع امامت داشت بنیاد
قادرا بر پا نمود بود و سعید الحاکم
مشعل از نار فساد نمود بد شهنش به حوضه
قدوس دروغهای بسیار از حد کندن
وستان حضرت عرض کردند شربت
و شفا و کفر او بسیار شد که دیدند
خانی و عذاب او را هم از شما میخوانیم
که ظاهرا شود خلاف به بینند جواب

قه مع دنگ چدر منقوت مپرتاں ہوا
 یسور دقا سندا ظاہر ہے ماریک عرض
 کور دنگ خوک شہر ہے وی دشاں ^{میں}
 بعد زمانہ دور کرقارہ ناخوش شک
 طیب محاد را ہے چوں میںک دنگ
 اشد شہید دقا صور نشیں کتعب ہوا
 مثل خوبی کدشک پیر کتیبک نامہ یاد
 میامد نامہ سبب واپس سببک نامہ شہید
 یور دز بالامیدیں دن خوبی کدرا
 قلر مپیشی دن قاپا، رک رشاں بپیشی
 و هم صی رقاں خود مچاں کور دنگ
 حکایت عقاب سعید الایمان خوشی سوں ما
 کورقت میدان اوراد و کتابان و آن شک
 کوشی صوای بازند ران دور کوشی
 ہر خنہا منعقد پو شیک با کلبیہ ماہر

و بی شکی بی دوش و چو وار منقل بی از
آتش برات منک کسی نیب لطف دارد که ^{تجدید}

و خدای از انواع لطیف و زلفه چسب
حافظ میگردن آن زو و یک لطف از حلالی
همکه نیب دقیر و پیر و یا بی عتد بجمت
خود و سید شیبی و آله از جهت
کرم شدن در جهانم وارد میشد حق

در دم که در سبزه میک با طایفه بجهت
عازم بیت یار و حضرت امام رضا علیه السلام
میباشیم چو او دوش هم میخوی تک دیدم
سواد با چیل براسب سفینه حق میا به
مقتضی تمام مکر و میبوسد خاندان
سعدیک العالی کجا است دستم نشسته
در دم یک سرش کن سعید العالی نشسته
کفتم جهان امین نشسته بی و حرکت خادم

ادراطا

اندر اعطای بی پشت بیرون رفت افتاد و
 باو رسید ملامت کرد و مثل خالک است
 بیگ و شدم بعد از چند روز ^{شد} و تقی با کوفت
 بدت ک وقت و قبل او هم قطع شد ^{شد} و
 اشکاره نسق و قیور و علی لعنه الله
 قوم الضالین من الاقلین و الاخرین
 بکنه ان احباده عالم خلف بدیه امین شرف
 کمسک ماده با چیده ما عیبک و بیله زیاده اند
 بیرون که ^{ان} نشسته کی بیاید و صبیح بجای آب
 با خود کفتم امین سبک را خد خاوند کرد بدیا
 بی آب چون با شد آواز تو همه آمین بگو ^{آمد}
 که امین یک قسم شده است ^{است} و این سعید العلما
 از خرف بدت ز شدم و بکنه ان احباده بکنه
 خراب و بد که خورک بسپا میزند و ^{تاک} و هم
 تو سیدم با خود کفتم هر چه خورک نده به م

عدا از تیرگی، گنگنه و حیرت و آرام کسی بیدار شد
چند گفته شود که خوب میبوی سعید العالمی
باید بد را که باشد بیدار شود و یکی اجاب
و میگفت خوب طوی که می دریا که سرافق و آفر

فان ماوش و کبک اعلى روح معنی العالم
لثوبیها القند و نفسی سوره یوسف نازل

شکر از بهانه مت سکه و سکه در خانه خانه بیدار
و خردی از نام آب از تیرگی و خردی و خردی

مغناز و شکر از آب و سکه و خردی از آب و سکه
تا از بعد از آب و سکه و سعید العالمی از آب

حالت با سحر و علی آباد و جوی سحر از کفا
و در قلعه بان که بردند و کما می کما و آب

تجربت سحر و خیر و میبندند و در میان کما
باز خیر و مغناز و سحر و آب و سحر و سحر

میگویند و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر

شد یکه و هر چه در دلم میاوردند که هیچ آن
 کسب و دست شیا حسرت در دنیا علی بن ابی طالب
 و جناب حضرت زین و بن و حناور و روح و
 العالمین فدایا با بس قدر من و اقیسه و نصیب
 عیود و یگر دند این خبیثت ها سدی بر من
 می انداختند از خیالت و مشر حساب بعد
 میکند شدت سوزن باند میگردند و ^{خفتند} و امید
 یزد و یلده هر چه و ^{هر چه} آید شد یقه و یفرقا
 فدایا تا که انت الحزین لاکرام ^{من تصدق}
 ایوه خوب طو لاتی تو شده شد از فلت ^{ادب}
 ان بعضی اسم خوب تو شده شد اگر وفا
 سیر و سوزن ا اطلاع یا بندت کید و ^{تصفیه}
 پیش من نما یقه و در صراط الخ یکی از احتیاج
 الهی میفرماید ای انسان که هر سستیست
 اعظم و جلست است اوقم هر چه قدر است

بیشتر سپهرش ^ش کنگه تو و این تو است

انگاری و اسب و کلاه مست در اوج جوار ^{صه}

الاسرانی معارج کلاه سفار ^{لج} مکتا بسپار

فصع و تک پند مست آن ^{مست} کلاه سفار است

در مقام طالب و سلوک و چینه ب و در ^م

در مقام عشق و فی حیرت ^م علا جند نما

قام بطرح شود آنچه تو ^م استم اسرار ^م استم الکبره

و بجهت و بیرون یافته گانند ^م سیر اوشان

و انور نانی در ملاقات ^م سگرجه و سوال ^م استم

انسان تصاد و در است که ^م سوال بعضی که

در طلب ریاست و جای ^م میکی شنند یا در

شاید ^م یا قبول گفتن آری ^م تفکد تباریده کرد

و در عقل ^م یا این نیست که ^م شوی ^م کورده نکات

خارج ^م و طالبی و یا ^م بیرون ^م ساز ^م شود

و آنچه ^م کفشی ^م بی ^م یکی ^م در ^م است ^م جا

فخرج وبيده جرد فلما صعد وانزل اسنى وصلح وقت وشو
وانما چه زرد دیده شده مگو فیصله و
حق والیا سکه احد دیده بود همه همه و کوز
حیاه و فذ و بی صدقات حقیقه خیر باشد که
پایست فلذ جرح انبیا و اولیا این نوعی شکسته
می و مذ بانکه معنی قیامت و مبعث الله هست
و مبعث قولی السدل که است آیات معانی میانی
مطلع شریع روز و انفسا امیر و ناسک
حدیث قبل دار که همیشه عفت و بیستی و
قویاد بکنند می شود خلدی فلذ چه عدل
احاطه شعی و استه ما را فلذ می رسد آگاه
باشید علما را و است حشره کرده هم که با
مطلب مطیبات خوف شده اند با بی و
بالایان باشیده خلاصه تفریحی و مطالب
خفت دیده هم که و بی سفاک است امام زمان